

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ج). آیه هفتم «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا...» قرینه بر معنای نتیجه و غایت

قرینه دیگر بر معنای نتیجه و غایت، آیه هفتم است که خداوند می فرماید: «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» سیاق آیه، سیاق آیه ششم است.

حالا «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» می تواند سبب برای آن مراحل تطور خلقت انسان باشد، اما «أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» که نمی تواند سبب باشد، اینکه قیامت مسلم می آید «لا ريب فيها». حال گفته شود: تحقق قیامت، سبب برای تطور خلقت انسان است و یا «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» سبب برای تطور خلقت انسان و گیاه است، اینها هیچ کدام با سببیت سازگاری ندارد.

همان طوری که آیه ششم عنوان نتیجه را دارد، خداوند می فرماید: ما خلقت شما را این چنین قرار دادیم که از «نطفه» به «علقه» از «علقه» به «مضغه» از «مضغه» به «مخلقه و غیر مخلقه» و سپس به مرحله ای طفل، بلوغ، ارذل العمر رساندیم، نتیجه اش این است که بدانید «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»، «أَنَّهُ يَحْيِي الْمَوْتِي»، بدانید «أَنَّ اللَّهَ عَلِيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». آیه هفتم نیز عنوان نتیجه را دارد، بدانید که «أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» یعنی این خلقت شما باطل نیست و نتیجه ی باطل نبودن این است که قیامت، مسلم الوقوع است، وقوع قیامت، حتمی است.

و نتیجه ی این مراحل تطور، این است که باز يك تطور اصلي وجود دارد و آن بعث از قبور است، غایت تطورات این است که انسان برای شروع زندگی دائمی، از قبور دوباره زنده و مبعوث و خلق می شود و بعد از آن دیگر تطوری نیست.

پس آیه هفتم «أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» سیاقش با آیه ششم یکی است و به هیچ وجهی قابلیت حمل بر سببیت ندارد، تحقق قیامت، سبب برای تطور خلقت انسان و تطورات دنیا نمی شود، بلکه عنوان نتیجه را دارد و آن هم با این تقدیر که: ما شما را مرحله به مرحله قرار دادیم تا بدانید يك مرحله ی اساسی هم قیامت است، بدانید يك مرحله این است که در آن قیامت «يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» از قبور دوباره مبعوث و خلق می شوید. طبق بیان نتیجه، معنا به خوبی روشن است، اما با سببیت، آیه سازگاری ندارد.

نکته: بعضی از مفسرین، آیه را به صورت غایت معنا کرده اند و برخی هم به صورت سبب معنا کرده اند ولی این نزاع که آیا «سببٌ یا غایةٌ» ظاهراً در هیچ تفسیری مطرح نشده است.

نتیجه بودن «باء» بنابر دیدگاه فخر رازی

ایشان از کسانی است که قائل به نتیجه است و می گوید: «ثم إنه سبحانه لما قرّر هذين الدليلين (خلقت انسان و نبات) رتب

عليهما ما هو المطلوب و النتيجة و ذكر اموراً خمسة»^[1] يعني خداوند متعال بعد از بيان آن مراحل تطور خلقت انسان و خلقت نبات، بر این دو، این نتایج پنج گانه را مترتب کرده:

نتایج پنج گانه بر خلقت انسان و گیاه از دیدگاه فخر رازی

احدها: «بأنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ» حق را معنا می‌کند «والحق هو الموجود الثابت فكأنه سبحانه بين أن هذه الوجوه دالة على وجود الصانع» یعنی این تطور دلالت بر وجود يك صانع حكيم و عليم دارد.

«وثانيها: قوله تعالى: وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» و «أَنَّهُ يَحْيِي الْمَوْتَى» را برای چه آورده؟ چه نتیجه‌ای می‌خواهد بگیرد؟ «تنبيه على أنه لما لم يستبعد من الإله إيجاد هذه الأشياء» مردم این مراحل تطور را قبول دارند و خودشان می‌بینند: «نطفه»، «علقه» و «مضغه»، «فكيف يستبعد منه إعادة الأموات» خدا می‌فرماید: وقتی شما این مراحل را می‌بینید اعاده‌ی اموات را استبعاد نکنید.

«وثالثها: قوله: وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» برای چه خداوند بیان می‌کند، می‌گوید: «أن الذي يصح منه إيجاد هذه الأشياء» آن خدایی که می‌تواند این اشیاء را ایجاد کند «لا بد و أن يكون واجب الإنصاف لذاته بالقدرة»، باید ذاتاً متصف به قدرت باشد یعنی کسی که می‌آید نطفه را علقه و علقه را مضغه می‌کند، نمی‌شود گفت این موجودی است که دیگری به او این قدرت را داده است بلکه باید گفت: بالذات متصف به قدرت است.

«ومن كان كذلك» کسی که بالذات متصف به قدرت است و قدرت آن ذاتی شد «كان قادراً علي جميع الممكنات»، در نتیجه به «على كل ممكن» قدرت تعلق پیدا می‌کند و نمی‌شود قائل به تفصیل شد و گفت بر این قدرت دارد و بر او ندارد، بر خلقت این قدرت دارد و بر خلقت آن قدرت ندارد، بلکه اگر قدرت عرضی باشد، مثل انسان که قدرتش عرضی است بر يك چیز قدرت دارد و بر يك چیز قدرت ندارد، می‌تواند يك سنگ ده کیلویی را بردارد ولی هزار کیلویی را نمی‌تواند بردارد، چون قدرت این انسان عرضی است. ولی وقتی قدرت ذاتی شد فرقی نمی‌کند و اصلاً برای او سبک و سنگینی ندارد، آسان و سخت ندارد.

پس اینکه خداوند متعال به مردم می‌فرماید: «إنا خلقناكم من تراب»، «ثم من نطفه»، «ثم من علقه»، «ثم من مضغه»، «مخلقه و غیر مخلقه» معلوم می‌شود که این ذات، متصف به قدرت است و کسی که قدرت ذاتی دارد این «قادرٌ علي جميع الممكنات» فخر رازی در ادامه می‌گوید: «و من كان كذلك» کسی که قادر بر جميع ممکنات باشد «لا بد و أن يكون قادراً علي الاعادة»، این باید دوباره بتواند این نفوس را برگرداند و زنده کند.

«ورابعها: قوله: وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» و المعنى أنه لما أقام الدلائل على أن الإعادة في نفسها ممكنة»، در آیه پنج و شش بیان شد که اعاده‌ی موتی ممکن است و خداوند نیز بر هر ممکنی قادر است، حال باید به تحقق اعاده قطع پیدا کنیم و این آیه هفتم می‌خواهد همین مطلب را بیان کند.

به عبارت دیگر؛ چرا خداوند فرمود: «أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا» این جمله «أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» خبر است، چرا این خبر را می‌دهد؟ فخر رازی می‌گوید: چون در آیه قبل، امکان اعاده را مطرح کرد، یعنی آن خدایی که قدرت دارد، امکان دارد انسان را دوباره زنده کند، مجرد امکان کافی نیست لذا در این آیه شریفه خداوند تبارک و تعالی به عنوان صادق القول خبر می‌دهد «أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ، أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»، از آنجا که خداوند تبارک و تعالی به عنوان صادق الوعد و صادق القول، خبر می‌دهد که قیامت می‌آید و بعث محقق می‌شود «و إذا ثبت الإمكان و الصادق أخبر عن وقوعه» پس قطع به وقوع آن پیدا می‌شود یعنی قطعاً قیامت محقق خواهد شد، قطعاً انسان‌ها دوباره زنده خواهند شد چون خود خداوند تبارک و تعالی به عنوان صادق القول خبر می‌دهد.

نکته: فخر رازی در مباحث فلسفی هم خیلی مسلط بوده، مباحث مشرقیه‌ای ایشان از کتابهای فلسفی بسیار دقیق است و بزرگان خیلی به مباحث مشرقیه ایشان اعتنا دارند.

باز دوباره فخر رازی برای اینکه مسئله روشن شود و چطور امکان اعاده و احیای موتی از این آیات استفاده می‌شود، می‌گوید: «أما بيان الإمكان فالدليل عليه أن هذه الأجسام بعد تفرقها قابلة لتلك الصفات التي كانت قائمة بها حال كونها حية عاقلة» يك انسان وقتي که در زیر خاک می‌رود اجزایش تفرق پیدا می‌کند پوست، گوشت او از بین می‌رود، عروق از بین می‌رود و شاید استخوانی از او باقی بماند! آن صفاتی که در زمانی که این انسان، حیّ عاقل بود، این اجزاء باز قابلیت آن صفات را دارند، الآن خاک شده و این خاکی که قبلاً انسان بوده، گوشت و پوست و عروق، باز قابلیت این صفات را دارد.

«و البارئ سبحانه عالم بكل المعلومات قادر على كل المقدورات الممكنة»، خدا می‌داند این قابلیت دارد و قدرت بر این هم دارد «و ذلك يقتضي القطع بإمكان الإعادة» پس باید قطع به امکان اعاده پیدا کنیم بگوئیم این انسانی که خاک شده قابلیت اینک دوباره انسان بشود را دارد، چرا؟ «لأنها لو لم تكن قابلة لها في وقت لما كانت قابلة لها في شيء من الأوقات» اگر بگوئیم الآن دیگر قابلیت ندارد باید هیچ زمانی قابلیت نداشته باشد چرا؟ «لأن الأمور الذاتية لا تزول» ذاتی قابل سلب نیست، اگر این انسان خاک شد باز قابلیت انسان شدن را دارد «و لو لم تكن قابلة لها في شيء من الأوقات لما كانت حية عاقلة في شيء من الأوقات» اگر در هیچ زمانی قابل برای این اوصاف نباشد حتی آن زمانی که حیّ عاقل هم بود نباید قابلیت داشته باشد ولی چون آن زمانی که حی و زنده بود این اوصاف را دارد الآن هم که تبدیل به خاک شده قابلیت این اوصاف را دارد.

خلاصه‌ی حرف ایشان در این است که: انسان وقتی اجزایش متفرق می‌شود، این جزء هرچند به ریزترین جزء عالم تبدیل شود اما قابلیت آن اوصافی که در زمانی که حیّ و عاقل بود را دارد، همین قابلیت، برایش امکان درست می‌کند، ما نمی‌گوئیم سنگ را انسان کند زیرا سنگ قابلیتش را ندارد، ولی این خاکی که از اجزاء متفرقه انسان است می‌شود انسان، این قابلیتش را دارد پس امکان اعاده مسلم وجود دارد. از آن طرف خداوند تبارک و تعالی اخبار هم داده به اینکه این کار را انجام می‌دهد، پس باید قطع به وقوع آن پیدا کنیم.

بنابراین برای قطع به وقوع معاد جسمانی نیاز به دو تا مقدمه است (1) الاعادة ممكنة في نفسها (2) أنه تعالي أخبر بالاعادة، اخبار کرده که من حتماً اعاده می‌کنم «يبعث من في القبور»، چون خداوند تبارک و تعالی «و من اصدق من الله قولاً».

در ادامه فخر رازی نکته ای را بیان می‌کنند و آن این است که می‌گوید: خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم هر جا صحبت از بعث می‌کند دو صفت خودش را کنار هم آورده؛ 1. قدرت 2. علم، خدا علم دارد به اینکه این اجزاء قابلیت انسان شدن را دارد و قدرت بر این نیز دارد همین جزء را دوباره انسان کند پس بعث محقق می‌شود.

و در این آیه شریفه «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»^[2]، «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»^[3] اشاره به قدرت دارد آن کسی که قبل از اینکه انسان چیزی نبود و انسان را از این خاک آفرید، دو مرتبه می‌تواند از همین خاکی که انسان بوده و بعد هم خاک شده انسان را بیافریند، بعد می‌فرماید «و هو بكل خلقٍ عليم» خدا به هر خلقی و به هر خلقتی که می‌کند عالم است، پس در این آیه شریفه نیز، هم صفت قدرت و هم صفت علم هر دو در کنار هم بیان شده است.

بدین جهت در معاد جسمانی دو چیز ملاک است: 1. قدرت باری تعالی 2. علم باری تعالی، و ایشان این ادعا را می‌کند و می‌گوید: هر جا دلیل بر بعث را خدا می‌خواهد بیاورد، این صفت قدرت و صفت علم را در کنارش می‌آورد.

پس کلام فخر رازی به خوبی دلالت دارد که این آیه ششم و هفتم نتیجه‌ی آن آیه پنجم است.

فارق بین دو جمله «وانه یحی الموتی» و «ان الله یبعث من فی القبور»

یک سؤالی در اینجا مطرح می‌شود و ایشان هم به آن اشاره کرده اند و آن این است که: در آیه ششم خداوند می‌فرماید: «و أنه یحی الموتی» یعنی «تعلموا أن الله یحی الموتی» موتی را احیا می‌کند و در آیه بعد خداوند می‌فرماید: «و أن الساعة آتیة لا ریب فیها و أن الله یبعث من فی القبور» آیا این «أن الله یبعث من فی القبور» تکرار «یحی الموتی» نیست و چرا تکرار شده؟

پاسخی که می‌توان داد این است که میان این دو جمله از آیات شریفه، دو فرق وجود دارد:

فرق اول: جمله‌ی «یحی الموتی» اطلاق دارد، یعنی هر موتایی را خدا احیا می‌کند چه انسان و چه غیر انسان، این مراحل تكون و مراحل تطور، خودش دلیل بر این است که خدا هر چیزی را که از انسان، حیوان و حتی نبات می‌تواند آن را احیا کند. «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^[4]، این جمله «یحی الموتی» اختصاص به انسان ندارد و اطلاق دارد، پس این آیه شریفه، اصل احیا را بیان می‌کند.

اما جمله «أن الله یبعث من فی القبور» شامل موجودات دیگر نمی‌شود فقط شامل انسان‌ها می‌شود حالا ممکن است کسی بگوید این انسانی که خاک شده، این خاک هم زیر خروارها خاک قرار دارد چطور می‌شود دوباره زنده شود! می‌فرماید: «أن الله یبعث من فی القبور» خداوند متعال قدرت بر همین دارد. پس این آیه فقط مربوط به انسان است.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که می‌فرماید: پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله) به جبرئیل (علیه السلام) فرمود: ای جبرئیل! به من احیای موتی را نشان بده که چگونه خداوند تبارک و تعالی بندگان را در روز قیامت برمی‌انگیزد؟ جبرئیل با پیامبر به گورستان بنی ساعده آمد و جبرئیل آمد کنار یک قبری ایستاد و گفت به اذن خدا زنده شو، این قبر شکافته شد و یک انسانی از آن بیرون آمد و شروع کرد تکاندن خاک‌ها، صدا می‌زد «واویلتا واویلتا» معلوم می‌شد که کافر بوده! باز به او دستور داد که بمیر و دوباره اماته کرد داخل آن قبر شد. سپس پیامبر (صلي الله عليه و آله) را بر سر قبر دیگری آورد و به مرده درون آن قبر گفت: به اذن خدا خارج شو. جوانی از قبر بیرون آمد و در حالی که سرش را از خاک می‌تکاند گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله و أشهد أن الساعة آتیة لا ریب فیها و أن الله یبعث من فی القبور»، معلوم می‌شود که دومی مسلمان بوده. یعنی جبرئیل یک کافر را زنده کرد و یک مسلمان را زنده کرد. سپس جبرئیل گفت: یا محمد (صلي الله عليه و آله)! اینگونه در روز قیامت برانگیخته خواهند شد.^[5]

فرق دوم: کلمه‌ی «بعث» با کلمه «احیاء»، تفاوت دارد، «بعث» یک خلقت دفعی است یعنی دفعه‌ی و لذا می‌گویند روز برانگیخته شدن و لذا در اول آیه می‌فرمایند: «إن کنتم فی ریبٍ من البعث»، اصلاً روز قیامت که می‌شود انسان از خاک دفعه‌ی بیرون می‌آید و آنجا لازم نیست گفته شود این قبر کنار برود و این انسان آرام آرام تبدیل به گوشت و پوست شود، بلکه دفعه‌ی این موجود برانگیخته می‌شود همان طوری که جبرئیل به پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله) بر اساس آن روایت نشان داد. بنابراین بین «أنه یحی الموتی» و «أن الله یبعث من فی القبور» این دو فرق را می‌توان قائل شد.

البته بعضی‌ها هم گفتند جمله «أن الله یبعث من فی القبور» تکرار «أنه یحی الموتی» است ولی با بیان مزبور، معلوم شد که تکرار نیست.

خلاصه این شد که آیات ششم و هفتم در مقام بیان سبب برای آن مذکورات در آیه پنجم نیست بلکه عنوان نتیجه را دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «ثم إنه سبحانه لما قرر هذين الدليلين رتب عليهما ما هو المطلوب و النتيجة و ذكر أمورا خمسة أحدها: قوله ذلك: بأن الله هُوَ الْحَقُّ و الحق هو الموجود الثابت فكأنه سبحانه بين أن هذه الوجوه دالة على وجود الصانع و حاصلها راجع إلى أن حدوث هذه الأعراض المتنافية و تواردها على الأجسام يدل على وجود الصانع و ثانيها: قوله تعالى: وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ فهدا تنبيه على أنه لما لم يستبعد من الإله إيجاد هذه الأشياء فكيف يستبعد منه إعادة الأموات و ثالثها: قوله: وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يعني أن الذي يصح منه إيجاد هذه الأشياء لا بد و أن يكون واجب الإنصاف لذاته بالقدرة و من كان كذلك كان قادرا على جميع الممكنات و من كان كذلك فإنه لا بد و أن يكون قادرا على الإعادة و رابعها: قوله: وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يُبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ و المعنى أنه لما أقام الدلائل على أن الإعادة في نفسها ممكنة و أنه سبحانه و تعالى قادر على كل الممكنات و جب القطع بكونه قادرا على الإعادة في نفسها، و إذا ثبت الإمكان و الصادق أخبر عن وقوعه فلا بد من القطع بوقوعه، و اعلم أن تحرير هذه الدلالة على الوجه النظري أن يقال الإعادة في نفسها ممكنة و الصادق أخبر عن وقوعها فلا بد من القطع بوقوعها، أما بيان الإمكان فالدليل عليه أن هذه الأجسام بعد تفرقها قابلة لتلك الصفات التي كانت قائمة بها حال كونها حية عاقلة و البارئ سبحانه عالم بكل المعلومات قادر على كل المقدرات الممكنة و ذلك يقتضي القطع بإمكان الإعادة لما قلنا إن تلك الأجسام بعد تفرقها قابلة لتلك الصفات لأنها لو لم تكن قابلة لها في وقت لما كانت قابلة لها في شيء من الأوقات، لأن الأمور الذاتية لا تزول، و لو لم تكن قابلة لها في شيء من الأوقات لما كانت حية عاقلة في شيء من الأوقات، لكنها كانت حية عاقلة فوجب أن تكون قابلة أبدا لهذه الصفات. و أما أن البارئ سبحانه يمكنه تحصيل ذلك الممكن فلائنه سبحانه عالم بكل المعلومات فيكون عالما بأجزاء كل واحد من المكلفين على التعيين و قادرا على كل الممكنات، فيكون قادرا على إيجاد تلك الصفات في تلك الذوات. فثبت أن الإعادة في نفسها ممكنة و أنه سبحانه يمكنه تحصيل ذلك الممكن. فثبت أن الإعادة ممكنة في نفسها. فإذا أخبر الصادق عن وقوعها فلا بد من القطع بوقوعها، فهذا هو الكلام في تقرير هذا الأصل. فإن قيل فأي منفعة لذكر مراتب خلقه الحيوانات و خلقه النبات في هذه الدلالة؟ قلنا إنها تدل على أنه سبحانه قادر على كل الممكنات و عالم بكل المعلومات، و متى صح ذلك فقد صح كون الإعادة ممكنة فإن الخصم لا ينكر المعاد إلا بناء على إنكار أحد هذين الأصلين، و لذلك فإن الله تعالى حيث أقام الدلالة على البعث في كتابه ذكر معه كونه قادرا عالما كقوله: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ [يس: 79] فقله: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا ببيان للقدرة و قوله: وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ببيان للعلم و الله أعلم». مفاتيح الغيب، ج3، ص: 206.

[2] □ يس، 78.

[3] □ يس، 79.

[4] □ «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» حديد، 17.

[5] □ «في قرب الاسناد للحميري باسناده الى صفوان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله لجبرئيل: يا جبرئيل أرني كيف يبعث الله تبارك و تعالى العباد يوم القيامة، قال: نعم فخرج الى مقبرة بنى ساعدة فأتى قبراً فقال له: اخرج بإذن الله فخرج رجل ينفض رأسه من التراب و هو يقول: وا لهفاه، و اللف هو الثبور ثم قال: ادخل فدخل، ثم قصد به الى قبر آخر فقال: اخرج بإذن الله، فخرج شاب ينفض رأسه من التراب و هو يقول: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، و أشهد أن السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يُبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ثم قال: هكذا يبعثون يوم القيمة يا محمد». تفسير نور الثقلين، ج3، 472.